

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال هشتم، شماره سی و یکم، پاییز ۱۳۹۷
صفحات ۲۷ - ۵۱

تحلیل رویکردهای تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی؛ با تأکید بر رویکرد اجتماعی او

مجتبی خلیفه^۱

ستاره غفاری بیجار^۲

چکیده

توانایی‌های ابوریحان در علوم طبیعی شخصیت تاریخ‌نگار او را تحت‌الشعاع قرار داده‌است. در میان آثار متعدد وی، *الآثار الباقية و تحقیق ماله‌ند* دو کتابی هستند که با نگاهی نو به تاریخ نگاشته شده‌اند. از آنجا که ابوریحان جزء معدود دانشمندان علوم تجربی است که به تاریخ‌نگاری حرفه‌ای پرداخته، تحلیل جنبه‌های گوناگون تاریخ‌نگاری وی ضروری می‌نماید. هدف اصلی در این مقاله واکاوی رویکردهای ابوریحان در نگارش تاریخ و بررسی چگونگی روش تاریخ‌نگاری او است. در این بررسی، رویکردهای اجتماعی، تبیینی-انتقادی، و اعتقادی در تاریخ‌نگاری بیرونی، با مطالعه و تحلیل آثار وی، واکاوی شده‌است. ابوریحان، با دوری از سیاست‌زدگی، جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی تاریخ را به نمایش گذاشته‌است. او با عقلگرایی و تجربه‌محوری، تبیین و انتقاد را به تاریخ‌نگاری وارد کرده‌است.

کلیدواژه‌ها: ابوریحان بیرونی، تاریخ‌نگاری اسلامی، *الآثار الباقية*، تحقیق ماله‌ند.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بیرجند (نویسنده مسئول). mkhalifeh@birjand.ac.ir

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه بیرجند. setare.ghaffaribijar@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۱۸ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۲۵

مقدمه

تاریخ‌نگاری ایرانی-اسلامی در سده‌های چهارم و پنجم، دستخوش تحولات شگرفی در حوزه روش، محتوا، و زبان شد. این تحولات نتایج تغییرات سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه در سرزمین‌های شرقی خلافت، و متأثر از تشکیل حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی و ترک بود. متعاقب این‌ها، تاریخ‌نگاری از قیومت علم حدیث و سلطه محدث-مورخان خارج شد و دبیران، منشیان، و ادیبان، با حذف روش اسنادی، به آن پرداختند. هم‌زمان، در میانه عصر طلایی و شکوفایی علمی در جهان اسلام، دانشمندانی مانند بوعلی سینا و ابوریحان بیرونی ظهور کردند.

ابوریحان بیرونی یکی از دانشمندان چنددانشی سده پنجم هجری بود که ازجمله به تاریخ و نگارش آن می‌پرداخت. وی، در این دانش، متمایز از دیگر مورخان هم‌عصرش بود. بیرونی بر هر دو حوزه علوم طبیعی و انسانی تسلط داشت؛ آثاری که او در موضوعات گوناگون این دو دسته نگاشته، گواه این سخن است. سده چهارم به بعد، عصر سیطره ادبیات بر تاریخ‌نگاری بوده و منشیان و دبیران عمده‌ترین مورخان این دوره به شمار می‌آمدند. از این جهت، تاریخ‌نگاری بیرونی خارج از حیطه دبیر-مورخان نیز قابل بررسی و تحلیل است. بیرونی، دانشمند علوم طبیعی، با سیمت مشاور، نزد مأمونیان (حکومت: ۳۸۵-۴۰۸) و سپس، به‌عنوان منجم دربار محمود (حکومت: ۳۶۱-۴۲۱) و مسعود (حکومت: ۴۲۲-۴۳۲) غزنوی خدمت کرد. تاریخ‌نگاری او در دوره‌ای که می‌زیست، کاملاً متمایز است. اگر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ایرانی-اسلامی تا این عصر را عبارت از نقل‌گرایی و سیاست‌زدگی بدانیم، روش بیرونی در نگارش تاریخ، در نقطه مقابل آن قرار می‌گیرد. تا حدی که می‌توان او را مورخی نوگرا در آن مقطع زمانی دانست. در میان آثار متعدد ابوریحان، شیوه نگارشی دو کتاب *الآثار الباقیه* و *تحقیق ماله‌هند* را می‌توان گونه‌هایی از تاریخ‌نگاری دانست که از نظر روشی مختص او هستند. *الآثار الباقیه* نمونه‌ای از تاریخ گاه‌شماری جهان و *تحقیق ماله‌هند* تاریخ علم، مردم‌شناسی، و دین‌شناسی اقوام ساکن شبه‌قاره هند محسوب می‌شود.

در پژوهش حاضر پرسش اصلی این است که رویکردهای اساسی ابوریحان بیرونی

در تاریخ‌نگاری چه بوده است. این رویکردها در دو مبحث اجتماعی و اعتقادی، به عنوان رویکردهایی موضوعی، و مبحث تبیینی-انتقادی، به مثابه رویکردی از حوزه روش تاریخ‌نگاری، شاخص است.

تخصص ابوریحان در علوم مختلف سبب شکل‌گیری مطالعات متنوعی راجع به وی شده است. به علت تسلط ابوریحان بر علوم تجربی، شخصیت تاریخ‌نگار او در پژوهش‌ها کمتر مورد توجه قرار گرفته است. درباره *الآثار الباقية و تحقیق ماللهند*، ترجمه انگلیسی زاخائو از این دو کتاب و مقدمه‌های وی بر آن‌ها حائز اهمیت است. زاخائو در مقدمه خود بر *تحقیق ماللهند*، تلاش کرده تا سیر هندشناسی و منبع‌شناسی، به ویژه منابع سانسکریت ابوریحان را، برجسته سازد. از جمله تحقیقات دیگر، بررسی‌هایی درباره *ابوریحان بیرونی* است که مجموعه مقالاتی است که به مناسبت هزاره ولادت او چاپ شده است. در این مجموعه، مقاله آذرنوش با عنوان «تاریخ و فرهنگ کهن ایران در *الآثار الباقية*» با مبحث تاریخ‌نگاری ابوریحان مرتبط است. آذرنوش در این پژوهش، روش نگارشی و انتقادی ابوریحان و تاریخ، افسانه، دین‌پژوهی، و گاهشماری را در *الآثار الباقية*، با تأکید بر تاریخ ایران، بررسی کرده است.

برای بررسی زندگی و معرفی کلی آثار و اندیشه‌های بیرونی، کتاب *احوال و آثار ابوریحان بیرونی*، تالیف ذبیح‌الله صفا، *ابوریحان بیرونی (افکار و آرا)*، نوشته پرویز اذکابی، و مقدمه‌هایی بر *التفهیم حائز اهمیت* هستند. همچنین غلام‌حسین مقیمی در کتاب *اندیشه سیاسی ابوریحان بیرونی*، با توجه به حضور فعال سیاسی ابوریحان در دربار ابوالعباس خوارزم‌شاه (حکومت: ۳۹۹-۴۰۷ق)، به بررسی شخصیت سیاسی و اصول تفکر بیرونی در حوزه سیاست پرداخته است. اما در میان مقالات متعددی که درباره بیرونی نگاشته شده، سه پژوهش مرتبط با موضوع هستند. حاجی‌بابایی در مقاله «رویکرد و شیوه تاریخ‌نگاری ابوریحان بیرونی»، با بررسی اصول تاریخ‌نگاری بیرونی، سعی کرده تا نزدیکی اندیشه‌های ابوریحان و شیوه او را با تاریخ‌نگاری جدید، که بر تاریخ انتقادی و اجتماعی تأکید دارد، اثبات کند. در این مقاله، تکیه اصلی محقق بر *الآثار الباقية* است و نویسنده به آرای بیرونی درباره تاریخ در سایر کتب وی، و از جمله *ماللهند*، پرداخته است. اشرفی خیرآبادی نیز در مقاله «مردم‌شناسی ابوریحان»، بر اساس

تحقیق ماللهند به تاریخ‌نگاری وی پرداخته‌است. مدخل «بیرونی» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، نوشته یونس کرامتی نیز، زندگانی و ابعاد مختلف شخصیت علمی بیرونی و اندیشه‌های وی در باب هر علم را گذرا بررسی کرده‌است. بررسی رویکردهای متنوع ابوریحان در تاریخ‌نگاری با تأکید بر الآثار الباقیة و ماللهند، همچنین مطالعه چگونگی نگرش وی به تاریخ از دریچه علوم تجربی و تاثیر آن علوم بر تاریخ‌نگاری ابوریحان، و تأکید بر رویکردهای اجتماعی او، مهم‌ترین وجوه تمایز این مقاله با پژوهش‌های پیشین است. در مقاله‌های پیشین، به هر یک از این‌ها در بخشی جزئی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ابوریحان، آن هم با تأکید بر یک اثر وی، پرداخته شده‌است. از آنجا که ابوریحان از معدود دانشمندان علوم تجربی بوده که به تاریخ‌نگاری حرفه‌ای نیز پرداخته، تحلیل جنبه‌های گوناگون تاریخ‌نگاری وی ضروری می‌نماید.

زندگی ابوریحان

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی خوارزمی (۳۶۲-۴۴۰) در عنفوان جوانی به دربار خوارزمشاهیان قدیم، معروف به آل عراق یا آل فریغون، پیوست و در سایه حمایت آل عراق، با آسودگی خاطر به تحصیل علم پرداخت (نک: سمعانی، ۳۶۳؛ حموی، ۲۳۳۱؛ بیرونی، ۲۸-۳۰، مقدمه همایی). وی مدتی را نیز در دربار آل بویه و باوندیان حضور داشت. سپس به خدمت آل زیار درآمد و ظاهراً الآثار الباقیة را طی سال‌های ۳۹۰ یا ۳۹۱ به شمس‌المعالی تقدیم کرد. در بازگشت به خوارزم، از سال ۴۰۰ نزد ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزم‌شاه، در کنار بزرگانی چون ابوعلی سینا به خدمت مشغول شد. میان ابوریحان و ابن سینا مراوداتی علمی از طریق مکاتباتی که بین آن‌ها رد و بدل می‌شده، وجود داشته‌است. در این زمان، ابوریحان مقام والایی نزد ابوالعباس دانش‌دوست داشت و از مشاوران مخصوص او بود (نک: ظهیرالدین بیهقی، ۶۲؛ ابن‌ابی‌اصیبه، ۲۰/۲؛ ابوالفضل بیهقی، ۶۴۳).

پس از قتل ابوالعباس، سلطان محمود غزنوی به بهانه انتقام خون دامادش، قصد فتح خوارزم کرد. با پیروزی لشکر غزنوی و انقراض مأمونیان در ۴۰۸، ابوریحان در صف

اسیران عازم غزنه شد و تا آخر عمر در آن زیست. مهم‌ترین نتیجه این انتقال همراهی او با لشکر محمودی در غزوات هند و آشنایی با زبان سانسکریت، علوم، عقاید، و فرهنگ هند بود که منجر به نگارش تحقیق *ماللهند* در ۴۲۲ شد (نک: حموی، ۲۳۳۴؛ نظامی، ۸۹-۹۱؛ صفا، ۵۲-۵۳). ابوریحان بعداً نزد سلطان مسعود جایگاه ویژه‌ای یافت. یکی از دلایل این محبوبیت علاقه شخص سلطان به علوم مختلف و نجوم بود (نک: حموی، ۲۳۳۳).

مورخان پس از بیرونی، همواره وی را ستایش کرده‌اند. ابوالفضل بیهقی (۶۳۸) درباره او نوشته‌است: «مردی بود در ادب و فضل و هندسه و فلسفه که در عصر او چنان دیگری نبود». ابن عبری نیز مانند بیهقی از شخصیت علمی ابوریحان متعجب بود و آورده‌است که بیرونی شخصیتی والا قدر بوده که در علوم ریاضی، هیئت، و نجوم، در کنار علمی مانند تاریخ و جغرافیا، تبحر داشته و نگاه‌های فراوانش در نهایت صحت علمی تهیه نضج یافته‌است (نک: ابن عبری، ۲۵۴).

بینش تاریخی و روش تاریخ‌نگاری بیرونی

به جز کتاب *المسامرة فی اخبار خوارزم*، با موضوع تاریخ خوارزم، که تنها بخش کوتاهی از آن را بیهقی در *تاریخ مسعودی* ذکر کرده‌است (نک: ابوالفضل بیهقی، ۶۳۹)، دو اثر دیگر بیرونی، *الآثار الباقية* و *تحقیق ماللهند* را می‌توان تاریخ‌نگاشته دانست. به گفته گیب (۳۰)، ابوریحان به کمک ریاضی و نجوم، به پالایش سال‌شماری‌ها در *الآثار الباقية*، به عنوان گونه‌ای گاه‌شماری پرداخته‌است. با وجود آنکه بسیاری از محققان، مانند ناظم، *ماللهند* را اثری تاریخی نمی‌دانند (نک: Nazim, 6)، این کتاب تاریخی فرهنگی، علمی، اجتماعی، و مذهبی در باب هند است (نک: Khan, 86) و یکی از منابع مهم در مطالعه تاریخ هند، به ویژه درباره شاهان هندوشاهی کابل، در آن برهه زمانی محسوب می‌شود (نک: باسورث، ۵۶؛ Wink, 307-308). ابوریحان در هر دو اثر، بینش معرفت‌شناختی خود نسبت به تاریخ و تاریخ‌نگاری را مطرح ساخته‌است. این بینش در تاریخ‌نگاری عبارت از تعریف تاریخ به عنوان «خبر» و ذکر فواید، ویژگی‌ها، و آسیب‌شناسی آن است. بیرونی تاریخ را یک علم و مجموعه‌ای از اخبار برای «دانایی» درباره پیشینیان

می دانسته است. ابوریحان معتقد است که وثاقت خبر مانند مشاهدات عینی نیست و بااین همه، اذعان کرده که مشاهدات انسانی محدودیت زمانی و مکانی دارند، اما «خبر» بر عامل زمان غلبه می کند. ازاین رو، تاریخ، به مثابه «خبر»، فایده مند است و به قول او: «اگر نبود آثاری که به همت قلم جاودانگی یافته اند، ما را چه دانایی بود از احوال امم پیشین؟» (بیرونی، ماللهند، ترجمه فارسی، ۱؛ نیز نک: همو، متن عربی، ۱۳). نیز پرسیده که آیا انسان ذاتاً تمایلی به دانستن گذشته ندارد؟ (نک: بیرونی، ماللهند، ترجمه فارسی، ۱۳). به نظر ابوریحان، تاریخ دریچه ای برای شناخت هر آنچه در گذشته روی داده و وسیله ارضای حس کنجکاوی انسان است.

ابوریحان اصلی ترین نقطه ضعف روایت تاریخی، «خبر»، را آفت دروغ دانسته که سبب بی اعتمادی خواننده آگاه به آن می شود؛ «خبر از آنچه که تحقیق آن در عادت جاری ممکن است، به گونه ای یگانه در معرض صدق و کذب است. و این هر دو بر آن عارض همی گردند که همت ها دیگرگون اند و ستیزه جویی بر مردمان غالب» (بیرونی، ماللهند، ترجمه فارسی، ۱؛ نیز نک: همو، متن عربی، ۱۳). بیرونی مسئولیت ورود دروغ و اشتباهات را در تاریخ مستقیماً بر دوش مورخان گذاشته و انواع عوامل تاثیرگذار بر مخدوش کردن روایات را چنین برشمرده است:

۱. احساسات شخصی و تعصب مورخ به قوم و طبقه خویش، که سبب خودبزرگ بینی و عیب جویی از دیگران می شود.
۲. ترس و پستی طبع که باعث می شود مورخ برای جلوگیری از آسیب های احتمالی حقایق را پنهان کند.
۳. نهادینه و ذاتی بودن دروغ در طبع مورخ، «بدان پایه که گویی طبیعت او بر آن دروغ سرشته اند و نتواند که جز این گوید».

۴. تقلید مورخ و جهل وی به آن، که باعث می شود نویسنده به تحلیل روایات و صحت آنان نپردازد و فقط نقش یک تقلیدکننده از پیشینیان را ایفا کند (نک: بیرونی، ماللهند، ۱۳-۱۴).

در روش تاریخ نگاری ابوریحان دو مسئله، کلیدی به شمار می روند: نخست اینکه عقل گرایی او نشئت گرفته از بینش فلسفی وی و نشانه تسلطش بر علوم طبیعی است؛ و

دوم اینکه تجربه‌محوری تاریخ‌نگاری ابوریحان، به‌ویژه در *ماللهند* و قسمت‌هایی از اخبار خوارزم، حاصل تجربیات شخصی اوست. آن‌گونه که خود بیرونی ابراز می‌کند، نمی‌توان از راه «استدلال به معقولات و قیاس معقول به محسوس» تاریخ نگاشت، بلکه بایست ابتدا ذهن را از عواملی چون تعصب و هوا و هوس پاک کرد و سپس، با بازخوانی تمامی متون و مقایسه آن‌ها، به مقصود اصلی، یعنی حقیقت، رسید (نک: بیرونی، *الآثار الباقية*، ترجمه فارسی، ج؛ همان، متن عربی، ۵). «پس ما باید هر کدام از این اخبار را که نزدیک‌ترین و مشهورترین است از صاحبان آن بگیریم و تا اندازه‌ای که می‌توانیم آن را اصلاح کنیم» (نک: بیرونی، *الآثار الباقية*، ترجمه فارسی، د؛ همان، متن عربی، ۵). از این حیث، بیرونی در نقطه مقابل مورخان حدیث‌محور و نقل‌گرا، همچون طبری، قرار می‌گیرد که قائل به نقش مورخ در تحلیل رویدادها و روایات نیستند. طبری در آغاز تاریخ خویش (۶/۱)، بر این نکته تأکید کرده و نوشته: «بیننده کتاب ما بداند که بنای من در آنچه آوردم و گفته‌ام بر راویان بوده‌است، نه حجت عقول و استنباط نفوس، به جز اندکی. که علم اخبار گذشتگان به خبر و نقل به متأخران تواند رسید، نه استدلال و نظر. و خبرهای گذشتگان که در کتاب ما هست و خواننده عجب داند یا شنونده نپذیرد و صحیح نداند، از من نیست، بلکه از ناقلان گرفته‌ام و همچنان یاد کرده‌ام».

ابوریحان، به‌ویژه در *الآثار الباقية*، بر اساس سؤالات متعددی به پژوهش تاریخی پرداخته‌است، که همان مسئله‌محور بودن تحقیق را، که امروزه در روش‌های تحقیق تاریخی مطرح است، به ذهن متبادر می‌سازد. وی در سبب تألیف *الآثار الباقية* نوشته: «یکی از ادبا از تواریخی که ملل به کار می‌بندند و اختلافاتی را که در اصول که مبادی آنهاست و فروع که شهور و سالیان است و عللی که باعث اختلاف شده و سایر اعیاد و ایام مشهور که هر یک را برخی از امم استعمال می‌کنند از من خواست که این مسائل را با بیان واضحی که قابل فهم باشد برای او شرح دهم» (نک: بیرونی، *الآثار الباقية*، متن فارسی، ب؛ نیز نک: همان، متن عربی، ۴).

منابع اصلی ابوریحان در دو کتاب *الآثار الباقية* و *ماللهند* به چهار دسته قابل تقسیم هستند: نخست، مشاهدات عینی مورخ و تحقیقات میدانی؛ دوم، شنیده‌ها و به‌عبارتی، تاریخ شفاهی؛ سوم، منابع کتبی که شامل کتب آسمانی، تواریخ عمومی، خدای‌نامه‌ها،

منابع سریانی و عبری در الآثار الباقية، و منابع سانسکریت در ماللهند می‌شود؛ و در نهایت، منابع باستان‌شناختی، که تنها در یک مورد استفاده شده است (بیرونی برای اثبات وجود انسان‌های عظیم‌الجثه در اعصار گذشته، خواننده را به توجه به استخوان‌های بزرگی از اجساد درون غارها ارجاع داده. نک: بیرونی، الآثار الباقية، ۹۳). این موارد تفاوت‌های ابوریحان را نشان می‌دهد و تاریخ‌نگاری وی را تا حدود زیادی از تاریخ‌نگاری سده‌های میانه جدا می‌کند.

نکته مهم در مبحث منابع، تسلط ابوریحان بر چندین زبان است. با این توانایی، بیرونی قادر بود تا منابع دسته‌اول و دیده‌نشده‌ای را که سایر مورخان توانایی استفاده از آن‌ها را نداشتند، به کار گیرد. وی برای بیان عقاید یهودیان و مسیحیان به تفسیر جملات عبری و سریانی پرداخته است (نک: همان، ۲۱-۲۲). ابوریحان از کتب لاتین نیز بهره برده است، هرچند به نظر می‌رسد او توانایی خواندن زبان یونانی یا لاتین را نداشته و از ترجمه‌های عربی نوشته‌های به این زبان‌ها استفاده کرده است (نک: Douglas, 210). ابوریحان، در مقام مترجم، آثار متعددی از زبان سانسکریت به عربی برگردانده است که از آن میان، تنها سه اثر ماللهند، پاتنجلی، و راشیکات امروزه در دسترس هستند (نک: بیرونی، الآثار الباقية، سی، مقدمه داناسرشت). تاریخ‌نگاری بیرونی را در قالب سه رویکرد اصلی اجتماعی، تبیینی-انتقادی، و اعتقادی می‌توان مورد بررسی قرار داد.

رویکرد اجتماعی ابوریحان

منظور از کاربست رویکرد اجتماعی در اینجا آن است که مورخ تا چه میزان از مسائل سیاسی فاصله می‌گیرد و به امور جامعه توجه نشان می‌دهد. براین اساس، این رویکرد طیف گسترده‌ای از اطلاعات، از احوال اقتصادی جامعه تا فرهنگ مردم را، شامل می‌شود. در این رویکرد، اطلاعاتی از انواع مراسم، اعیاد، شیوه و وضع زندگانی، طبقات مردم، و وضع فرهنگی آنان، بررسی می‌شود. این رویکرد اجتماعی یا به عبارتی، تاریخ اجتماعی بخشی از مطالعات تاریخی است و شامل مطالعه زندگی توده‌های مردم،

۱. برای مشاهده فهرست کتب سانسکریت مورد استفاده ابوریحان نک: Sachau, Al Biruni's India, 1/xxxix.

انسان‌شناسی، قوم‌شناسی، فرهنگ عامیانه، و تاریخ اقتصادی می‌شود (نک: موسی‌پور، ۱۴۳-۱۴۷).

ابوریحان علاقه خاصی به معرفی ملل و پیروان ادیان دیگر داشته‌است. وی تمرکز خود را بر این موضوع قرار داده‌است. مردم‌شناسی نیز در آثار او شاخص است و از این منظر، می‌توان ابوریحان را با ابن‌خلدون مقایسه کرد. بیرونی در *الآثار الباقیه*، از حوزه مطالعات تاریخی به محدوده مطالعات مردم‌شناختی وارد شده‌است، چنان‌که ابن‌خلدون نیز بحث خود را از علم تاریخ آغاز کرده و سپس به طراحی علم جدید خود، با عنوان «علم جامعه» یا «علم عمران»، پرداخته‌است (نک: آزاد ارمکی، ۲۸). در معرفی اقلیت‌ها، ابوریحان زمینه‌های پیدایش و تکوین آیین‌ها، مقدسات و احکام مذهبی، آداب پیروان، و محل‌های سکونت آن‌ها را مورد توجه قرار داده‌است. برای نمونه، روایت‌های بیرونی دربارهٔ حرّانیان و صابئین بی‌نظیر است. به گفتهٔ ابوریحان (*الآثار الباقیه*، ۲۴۳-۲۴۴)، در ایران، پادشاهان پیشدادی تا زمان ظهور زردشت ستارگان و کواکب را مقدس می‌شمردند. تا اینکه ایرانیان به زردشت گرویدند و باقی‌ماندهٔ صابئین در حرّان سکنا گزیدند. ابوریحان می‌افزاید صابئین مردمی هستند که به خداوند یگانه اعتقاد دارند، ولی تدبیر عالم را به افلاک نسبت می‌دهند و از آثار ایشان قبه‌ای در بالای محراب جامع دمشق است. در ادامه، گویی بیرونی سخنان خود را دربارهٔ صابئین اصلاح کرده و حرّانیان را از صابئین تمایز داده‌است. او اضافه کرده که صابئین واقعی آنهایی هستند که از حملهٔ کوروش بازمانده‌اند و اکثرشان در واسط و سواد عراق ساکن بوده‌اند و گفته که حرّانیان گروهی بوده‌اند که خود را از سال ۲۲۸ در دولت عباسی با عنوان صابئین معرفی کرده‌اند تا در زمرهٔ اهل ذمه قرار گیرند و حقوق ایشان مراعات شود (نک: همان، ۲۴۵). به گفتهٔ بیرونی، صابئین در روز سه نماز داشته‌اند (هنگام طلوع خورشید، ظهر، و شامگاهان). روزه‌های متعددی نیز داشته‌اند که فقط بر کاهنانشان واجب بوده‌است. نیز اعیاد زیادی داشته‌اند و روز هفدهم از هر ماه برای ایشان عید بوده‌است (نک: همان‌جا).

سپس بیرونی پیروان آیین شمنیسم را معرفی کرده‌است. به گفتهٔ او (همان، ۲۴۵-۲۴۶)، این مردم پیش از ظهور ادیان الهی بت‌پرست بودند و بیشتر در جنوب شرقی

زمین می‌زیستند. ابوریحان افزوده که باقی ایشان در هند و چین و تُغُزُز بوده‌اند. اهل خراسان آنان را شمنیان می‌نامیده‌اند و بت‌خانه‌های آنان در مرزهای خراسان تا هند نمایان بوده‌است.

همچنین وی، پس از شرح مبسوطی که دربارهٔ زندگی مانی و آثارش به دست داده، مانویان و احکام و فرق آنان را معرفی کرده‌است. به‌گفتهٔ او (همان، ۲۵۲-۲۵۴)، دوری از حرص و شهوت، کناره‌گیری از دنیا، زهد، اتصال روزه به روزه دیگر، و صدقه از جمله احکام مانی بوده‌است. نیز گفته از مردمی که به مانی پیوستند، در زمان بیرونی، اقلیتی باقی مانده بوده‌اند که در شهرها پراکنده بوده‌اند. به‌گزارش ابوریحان، فرقه‌ای از مانویان در سمرقند به صابئین مشهور بوده‌اند. ابوریحان نوشته که به‌طور کلی، مانویان جایگاه معینی نداشته‌اند، ولی بیرون از بلاد اسلام، بیشتر ترک‌های شرقی، چینیان، تبتیان، و برخی از هندیان پیرو مانی بوده‌اند. وی توضیحاتی نیز دربارهٔ *انجیل مانویان* ارائه داده‌است. به‌گفتهٔ وی، پیروان مانی *انجیل* جداگانه‌ای داشته‌اند که تماماً با *انجیل مسیحیان* متفاوت بوده و به‌اعتقاد مانویان، *انجیل* صحیح همان بوده‌است (نک: بیرونی، همان، ترجمهٔ فارسی، ۳۳).

ابوریحان در توصیف جوامع عرب پیش از اسلام، به‌ویژه بازارهای ایشان را مورد توجه قرار داده‌است. به نظر می‌رسد ابوریحان مهم‌ترین فعالیت اجتماعی و فرهنگی اعراب جاهلی را همین تشکیل بازارهای متنوع در ماه‌های مختلف سال می‌دانسته‌است. براین اساس، پس از بیان ماه‌های اعراب، به معرفی مشروح این بازارها پرداخته‌است: *دومة الجندل*: این بازار از آغاز ربیع‌الاول تا نیمهٔ آن برپا بوده و طریقهٔ دادوستد در آن با پرتاب سنگ‌ریزه مشخص می‌شده‌است؛ بازار مشقر: از اول جمادی‌الآخر شروع می‌شده و چون اعراب در آن قصد داشته‌اند از دروغ دوری کنند، با اشاره معامله می‌کرده‌اند؛ سوق صحار: از دهم رجب به‌مدت پنج روز برپا بوده‌است؛ بازار رابیه و عکاظ: رابیه در حضرموت، و عکاظ در نجد، در نزدیکی عرفات بوده‌است. این دو بازار، در آخر ذی‌القعدة هم‌زمان برپا می‌شده‌است. عکاظ بزرگ‌ترین بازار عرب بوده‌است. قریش، هوازن، غطفان، عقیل، مصطلق، و جمعی از «مردم طبقهٔ سوم» در آن گرد می‌آمده‌اند (نک: همان: [۱۳۸۶]، ۵۲۲). بیرونی دربارهٔ مردم طبقهٔ سوم در نوشته‌اش

اطلاعاتی نداده و ممکن است مراد از آن‌ها، موالی قبایل اعراب بوده باشد.

در نگاهی کلی، تلاش بیرونی برای شناساندن اقوام، اقلیت‌ها، و پیروان ادیان دیگر شایان‌توجه است. او در این گزارش‌ها مرزهای زمانی و مکانی اسلام را درنور دیده، زیرا در تواریخ عمومی تا آن قرن، به موضوعات پیشااسلامی توجهی نمی‌شد. بیرونی با نگارش کتاب *تحقیق ماللهند* این شیوه خود را تکمیل کرده است. خان نیز معتقد است روشی که ابوریحان در نگارش تاریخ هند پیش گرفته، همان خط‌مشی مورخان مدرن است، زیرا او تنها تاریخ سیاسی و نظامی را اساس تاریخ‌نگاری قرار نداده است (نک: Khan, 86). به این ترتیب، بیگانه‌ستیزی در آثار ابوریحان به پایین‌ترین درجه خود می‌رسد. او از این لحاظ، میان جهان اسلام و دیگری کافر تفاوت نمی‌نهد و از این منظر، شاید بتوان او را نقطه مقابل کسانی چون عتبی انگاشت؛ در حالی که بخش‌هایی از تاریخ‌یمینی را جنگ‌های محمودی در هندوستان تشکیل داده، عتبی رغبتی به شناساندن هندیان، مگر در مواردی خاص و بسیار ناچیز، ندارد (برای مثال، در مواردی به توصیف بت‌خانه‌های عظیم و اعتقادات هندیان درباره قلعه بیهم پرداخته است. نک: عتبی، ۴۷۱، ۵۱۷). در نگاه عتبی، هندیان دشمنان اسلام و کافرانی بوده‌اند که باید به دست لشکر سلطان محمود نابود می‌شدند. چنین دیدگاهی مانع از ارائه تصویری روشن از جوامع هندی در نوشته عتبی بوده است. برخلاف وی، ابوریحان هدفی جز مردم‌شناسی هند نداشته است: «این کتاب [ماللهند] محاجه و لجاج نیست که حجت‌های خصم بیاورم، بلکه کتاب حکایت است و از این رو سخن هندوان بدان‌گونه که هست ایراد کنم» (بیرونی، ماللهند، ترجمه فارسی، ۴؛ نیز نک: همان، متن عربی، ۱۵-۱۶). گزارش ابوریحان از جوامع هندی مجموعه‌ای از نظام خویشاوندی، ازدواج، سنن، طبقات اجتماعی، و دین‌شناسی را شامل می‌شود (نک: اشرفی، ۸۶-۸۷).

ابوریحان، پس از بیان اعتقادات هندیان، در فصلی به معرفی نواحی مختلف هند پرداخته است. او، با ظرافتی خاص خود، مشاهداتش را ثبت کرده است. بخش اعظم این اطلاعات را داده‌های جغرافیایی تشکیل می‌دهند. مسافت‌ها و راه‌ها، مساحت‌ها، و ویژگی‌های توپوگرافی از این دست اطلاعات هستند. در این میان، برخی نکات هم با رویکرد اجتماعی ذکر شده است. برای نمونه، بیرونی در مورد کشمیر نوشته است که

اهل کشمیر اسب و فیل نداشته‌اند و پیاده طی طریق می‌کرده‌اند. بزرگان ایشان بر «کتوت»، نوعی تخت روان که توسط مردانی حمل می‌شده، می‌نشسته‌اند. سپس افزوده که در آن نواحی، در گذشته تعدادی از یهودیان می‌زیسته‌اند، اما در زمان وی دیگر هندیان غریبه‌ها را به آن راه نمی‌داده‌اند. نیز دربارهٔ آداب ناحیهٔ کهکند، مشهور به «جبال بوزینگان»، گفته‌است که برای میمون‌ها برنج می‌پخته‌اند و با ساز و آواز در پیش آنان قرار می‌داده‌اند. به گفتهٔ او، این مردم معتقد بوده‌اند که اگر به میمون‌ها رسیدگی نکنند، کل ناحیه تباه می‌شود (نک: بیرونی، *ماللهند*، ۱۴۶-۱۴۹).

ابوریحان آداب و اعیاد ایرانیان باستان، یهودیان، و مسیحیان را هم یک‌به‌یک شرح داده‌است. دربارهٔ نوروز، پس از بررسی ریشه‌ها و دلایل پیدایش آن، آداب و رسوم ایرانیان را در آن شرح داده‌است. آب پاشیدن به یکدیگر، هدیه دادن، غسل کردن، و حلوا دادن از این آداب بوده‌است (نک: بیرونی، *الآثار الباقیه*، ۲۶۴-۲۶۷). به گفتهٔ ابوریحان، عید شهریورگان یا آذرچشن، در روز چهارم شهریور ماه برگزار می‌شده‌است. در این روز، آتش‌های بزرگی در خانه‌ها می‌افروخته‌اند و به عبادت خدا مشغول می‌شده‌اند، مهمانی می‌داده‌اند، و شادی می‌کرده‌اند. ایرانیان معتقد بوده‌اند که حرارت آتش برای نباتات مفید است. در اینجا بیرونی، به استناد سخنان موبد خورشید، افزوده که این جشن برای خواص بوده و از روزهای معروف ایرانیان محسوب می‌شده‌است. مردم تخارستان نیز، به دلیل تغییراتی آب‌وهوایی که در این روز رخ می‌داده، آن را گرمی می‌داشته‌اند. بیرونی گفته‌است که در زمان او و در خراسان، این روز را در آغاز پاییز جشن می‌گرفته‌اند و نه در شروع زمستان (نک: همان، ۲۷۲).

همچنین در شرح آذرماه و روز اول آن، هرمزروز، آورده‌است که در این روز، مردم فارس رسمی داشته‌اند موسوم به کوسه خرسوار که تا عصر ابوریحان در جریان بوده‌است. به گفتهٔ او، این رسم، سنتی مرسوم بوده که در آن، مردی کوسه و خنده‌آور در این روز بر خری سوار می‌شده و چون فصل سرما فرا رسیده بوده، پارچه‌های ضخیم به دور خود می‌پیچیده و تن خود را چرب می‌کرده و غذاهای گرم و نوشیدنی می‌خورده‌است. بادبزی هم به دست می‌گرفته، خود را باد می‌زده و مردم به او می‌خندیده‌اند و به او آب می‌پاشیده‌اند و گاهی برف و یخ پرتاب می‌کرده‌اند. کوسه از

اشراف و ثروتمندان عطایایی دریافت می کرده است. بیرونی افزوده که در عصر او، این رسم در شیراز و برخی از شهرهای فارس هنوز رواج داشته و حتی شخص کوسه به حکومت باج هم می داده است. به نوشته بیرونی، «ابوسعید احمد بن محمد بن عبد الجلیل مهندس برای من حکایت کرد که در شیراز دیده است مردی از نگهبانان دولت را که دارای ریش بلندی بود و به دنبال آن کوسه خرسوار روان بود و مقداری گل قرمز با خود داشت و به در هر خانه که چیزی نمی داد، این گل را پرتاب می کرد» (همان، ۲۷۶).

درباره پانزدهم دی ماه هم آورده که دیبهر یا دیبگان نامیده می شده و در آن، از گل یا خمیر مجسمه هایی انسان مانند می ساخته اند و در راهروها و دالان ها قرار می داده اند. البته این رسم در همان روزگار هم نزد پادشاهان معمول نبوده و بیرونی افزوده که در زمان او، چون این رسم به رسوم مشرکان شبیه بوده، متروک شده است (نک: همان، ۲۷۸).

نکته مهم در شیوه تاریخ نگاری ابوریحان توجه وی به تمام نقاط ایران است. وی در باب آداب و رسوم در قم و اصفهان نوشته که روز ۲۲ بهمن ماه را بادرز یا بادرود می گفته اند و در نواحی قم، این روز را عید می گرفته اند و با شرب و لهو و رسوم دیگر اعیاد برگزار می کرده اند. یا آنکه گفته در اصفهان، در ایام نوروز بازاری موسوم به کژین برپا می کرده اند و عید هم می گرفته اند. تفاوت این دو عید در تعداد روزهای آن بوده است؛ بادرز یک روز و کژین یک هفته به طول می انجامیده است. ابوریحان نیز افزوده که سی ام بهمن را در اصفهان، آفریجگان می نامیده اند که به معنی ریختن آب است. دلیل پیدایش این عید را هم آن گفته که در عهد فیروز، خشکسالی رخ داده و فیروز دعاها را بسیار کرده و چون دعای وی مستجاب شده و باران باریده، مردم از خوشحالی بر روی هم آب می پاشیده اند و از آن زمان، در اصفهان و کل ایران این روز را عید گرفته اند (نک: همان، ۲۸۳-۲۸۴). همچنین درباره جشن اسفندارمذماه، ابوریحان گفته که در روز پنجم اسفند برگزار می شده است. به نوشته او، اسفندارمذ ایزد روزی رسان به زمین است و نیز بر زنهای عفیف و پاکدامن و نیک سیرت موکل است. بیرونی افزوده در گذشته، درواقع این روز عید زنان بوده و مردان در آن به زنان هدیه

می‌داده‌اند. این رسم هم تا زمان حیات ابوریحان در اصفهان و ری و مناطق اطراف برگزار می‌شده و آن را به فارسی مردگیران می‌نامیده‌اند (نک: همان، ۲۸۴-۲۸۵).

پس از اتمام توضیح اعیاد ایرانیان، ابوریحان به شرح اعیاد و ایام مهم سغد و خوارزم، زادگاه خود، پرداخته‌است. وی اشاره کرده که میان ایرانیان و سغدی‌ان و خوارزمیان اعیاد مشابهی وجود دارد که تنها در رسوم و نام‌ها و ماه‌ها با هم تفاوت داشته‌اند. مثلاً نوروز سغدی‌ان در اول ماهی به نام نوسرد قرار داشته که آن را نوروز بزرگ می‌گفته‌اند. ابوریحان افزوده در روز بیست‌وهشتم این ماه، زرتشتیان بخارا عیدی به نام رامش آغام داشته‌اند که در آن، در آتشکده‌ای در نزدیکی روستای رامش جمع می‌شده‌اند و این، عزیزترین عید ایشان بوده‌است (نک: همان، ۲۹۱).

ابوریحان دربارهٔ سایر ملل، مانند رومیان و قبطیان، بیش از آنکه به مردم‌شناسی و بازتاب آداب آنان بپردازد، به تقویم و ماه‌های ایشان و طریقهٔ محاسبات آن‌ها توجه نشان داده‌است. بخش بزرگی از اطلاعات وی در مورد رومیان و قبطیان داده‌های راجع به آب‌وهواشناسی و علائم آن است و تنها اشارات کوتاهی به برخی رسوم آنان کرده‌است. از جمله نوشته‌است عید زیتون در بیست‌وسوم تشرین آخر (نوامبر) برگزار می‌شده و رومیان در آن صدقه می‌داده‌اند. یا در همین روز از ماه نیسان (مارس)، قبطیان در دیر ایوب بازاری به پا می‌کرده‌اند (نک: بیرونی، الآثار الباقیه، ترجمهٔ فارسی ۱۳۸۶ش: ۳۸۲).

اما بیرونی دربارهٔ یهودیان و نصارا، مانند ایرانیان، با جزئیات بیشتری سخن گفته‌است. او انواع ماه‌ها و اعیاد و روزهای ویژهٔ ایشان را ذکر کرده و برای مثال، نوشته‌است که یهودیان در عید آغاز سال نو خود، در بوق‌ها می‌دمیده‌اند و سر کار نمی‌رفته‌اند. همچنین عیدی دیگر داشته‌اند که حنکه نامیده می‌شده و هشت روز بوده‌است. این عید به معنای پاکیزگی بوده و یهودیان در آن، در دهلیز خانه‌ها چراغ می‌افروخته‌اند. به گفتهٔ بیرونی، یکی دیگر از اعیاد مهم یهودیان روز هامان‌سوزی بوده‌است. هم‌چنان که او هم گفته، هامان وزیر خشیارشا و دشمن یهود بوده و از این‌رو، روز مرگ او را جشن می‌گرفته‌اند و تمثالی را به نام او می‌ساخته‌اند و با چوب کتکش می‌زده‌اند و در پایان، آن را می‌سوزانده‌اند (نک: همان، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۶).

درباره مسیحیان نیز، پس از اینکه ابوریحان فرقه‌های آنان را شرح داده، به بیان اعیاد و رسومات ایشان پرداخته و از جمله گفته که در عید قلنداس، کودکان دور هم جمع می‌شده‌اند و در کوچه‌ها، از خانه‌ای به خانه‌ای دیگر می‌رفته‌اند و فریاد می‌زده‌اند قلندس، قلندس و در هر خانه به آن‌ها خوراکی و نوشیدنی می‌داده‌اند (نک: همان، ۴۵۳). ابوریحان برخی دیگر از اعیاد مسیحیان، مانند عید گل سرخ، عید سنابل، عید انگور، عید اکلیل، و عید سبار (روزی بوده‌است که در آن به مریم مژده بارداری مسیح را دادند) را هم شرح داده‌است (نک: همان، ۴۹۶).

رویکرد تبیینی-انتقادی بیرونی

پژوهشگران علم تاریخ، مانند دانشمندان رشته‌های دیگر، هم به توصیف و هم به تبیین موظف‌اند. درواقع، مورخان متعهد هستند که نخست به توصیف این امر بپردازند که در تاریخ چه رخ داده‌است (توصیف)، و سپس، چرایی وقوع پدیده موردنظر را توضیح دهند (تبیین). تبیین پدیده‌ها و وقایع عبارت است از درک و ارائه توضیحی که «چرا» پدیده‌ها و وقایع این‌چنین رخ داده‌اند. برای جواب به این پرسش، پژوهشگران تاریخ‌محور از تبیین‌های تاریخی، با در نظر گرفتن موضوع تحقیق و ماهیت مسئله و پدیده موردنظر و بسته به رویکردهای هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، بهره می‌گیرند (نک: اکبری، ۸۸).

برخلاف شیوه خبرنگاری که در آن، اخبار ماهیتی منفرد و ناپیوسته داشتند، در تاریخ‌نگاری ابوریحان، میان اخبار رابطه علی و معلولی برقرار است. هرچند خبر زیربنای تاریخ‌نگاری است، تفسیر آن و برقراری ارتباط میان گذشته و حال و توجه به تأثیرپذیری اخبار از عوامل خارجی و حوادث جانبی، روشی است که نگارش تاریخ را به تاریخ‌نگاری تحلیلی نزدیک می‌کند (نک: ترکمنی آذر، ۱۲۲). ابوریحان، با تأثیرپذیری از شیوه‌های علوم طبیعی و پیروی از اصل علیت و با خردگرایی، به نگارش تاریخ پرداخته و از این‌رو، اصل تعلیل و اصل انتقاد، اصولی مهم در تاریخ‌نگاری او به نظر می‌رسند. به عقیده زحاثو، ابوریحان به‌لحاظ دارا بودن شم مدرن و شیوه انتقادی‌اش، در تاریخ‌نگاری یک «پدیده» محسوب می‌شود

تبیین‌های ابوریحان در تاریخ‌نگاری را می‌توان به دو دسته تبیین‌های تاریخی و تبیین‌های علمی تحت‌تأثیر علوم طبیعی تقسیم کرد. تبیین‌های تاریخی در آثار ابوریحان مجموعه‌ای از بیان علل دور و نزدیک و چندوجهی هستند. برای مثال، او در پاسخ به چرایی مخدوش بودن تاریخ اشکانیان، سه علت عمده را ذکر کرده‌است: نابسامانی جامعه ایرانی پس از حمله اسکندر، نابودی و سوزانده شدن کتب ایرانیان توسط وی، و درنهایت، عدم تمرکز سیاسی در عصر اشکانی (نک: بیرونی، *الآثار الباقیه*، ۱۴۴). یا آنکه در تشریح نقاط اختلاف میان هندیان و مسلمانان، و به‌ویژه ایرانیان، سه عامل اساسی زبان، دین، و اجتماع را مایه جدایی ایرانیان از هندیان دانسته‌است. به‌گفته او، زبان هندیان، مانند عربی، عریض و طویل بوده و برای هر امری اسامی و مشتقات فراوان داشته‌است. همچنین گفته تعصبات دینی هندیان اجازه نمی‌داده کسی به دین آنان درآید. و به‌عنوان سومین عامل، گفته که آداب و رسوم و خودبرتربینی هندیان باعث جدایی می‌شده: «آنان معتقدند که زمین، زمین آنان است و نژاد، نژاد ایشان» (نک: بیرونی، *ماللهند*، ترجمه فارسی، ۹-۱۳؛ همان، متن عربی ۱۹۸۳م: ۱۷-۲۰).

نمونه اصیل یکی از تبیین‌های ابوریحان را در میان یادداشت‌هایی که ابوالفضل بیهقی از کتاب *المسامرة برداشته*، می‌توان یافت. ابوریحان در بررسی سقوط ابوالعباس خوارزم‌شاه و خاندان مأمونیان، علل دور و نزدیک و عوامل داخلی و خارجی چندی ذکر کرده‌است؛ ازجمله بدگمانی محمود به خوارزم‌شاه و ظاهرسازی دو طرف، ارسال سفیری نالایق از سوی مأمونیان به دربار غزنوی، ترس و جوانی خوارزم‌شاه، و اتحاد و برقراری روابط دوستانه او با ایلک‌خان. به‌گفته ابوریحان، بدبینی سلطان محمود به خوارزم‌شاه پس از جنگ اوزکند شروع شده‌است. این جنگ میان امیرمحمود و ایلک‌خان روی داد و در آن، محمود برای انعقاد صلح از خوارزم‌شاه سفیری درخواست کرد تا شاهی بر صلح باشد و به‌نوعی، با این عمل حمایت خوارزم‌شاه را نیز با خود داشته باشد. اما خوارزم‌شاه نپذیرفت و همین، سبب ناراحتی محمود شد (نک: ابوالفضل بیهقی، ۶۴۱). نافرمانی سپاهیان خوارزم‌شاه نیز از او، به‌علت ترس و جوانی‌اش بوده‌است؛ زمانی که ابوالعباس خواسته خطبه به نام محمود بخواند، لشکریانش

شوریده‌اند و از این رو، خوارزمشاه موقتاً از تصمیم خود منصرف شده‌است (نک: همان، ۶۴۳). در نهایت، به گفته بیرونی، برقراری روابط دوستانه خوارزمشاه با ایلک‌خان منجر به دشمنی هرچه بیشتر سلطان محمود شده‌است. ابوریحان در این باره استدلال کرده که نمی‌توان در یک زمان با دو خصم جنگید و از این رو، محمود باب مذاکره و دوستی با ایلک‌خان را گشوده‌است (نک: همان، ۶۴۴).

تبیین‌های علمی ابوریحان نیز عبارت است از دخول و رسوخ استدلالات علوم تجربی به روایت‌های تاریخی وی. وی در چندین مورد به این استدلالات پرداخته‌است؛ از جمله، در ردّ عقیده قبطیان در باب شیرین شدن تمامی آب‌های زمین در ساعتی معین، ضمن خرافاتی دانستن این عقیده، تصریح کرده که این مطلب با تمام تجربیات او تناقض دارد (نک: بیرونی، الآثار الباقیه، ۳۱۲). یا آنکه درباره سبب فوران چشمه‌ها و رفتن آب به بالا، گفته که امکان بالا رفتن آب وجود ندارد و همیشه سرچشمه در بالاترین نقطه نسبت به جریان آب قرار دارد (نک: همان، ۳۲۶). در جایی دیگر، به بیان علل وجود زوائد و نقایص خلقت، مثلاً در جوجه‌هایی با دو منقار، نوزادانی با دو سر، و دوقلوهای به هم چسبیده، دلیل آورده که «شکی نیست که قوه طبیعت ملهم است اگر ماده‌ای را بیابد معطل نمی‌گذارد و چون این ماده افراط کرد و زیاد شد این قوه فعل را دو مرتبه می‌کند» (بیرونی، همان، ترجمه فارسی ۱۳۸۶: ۱۱۹-۱۲۰). درباره اختلافات نژادی و زبانی نیز معتقد بوده که تفاوت‌های جغرافیایی و آب‌وهوایی علت آن‌ها است و چون میان اقوام فاصله مکانی شکل گرفته، به مرور زمان زبان‌ها هم متنوع شده‌است (نک: همان، ۲۹۸).

حوزه انتقادات ابوریحان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. نقد نهادها، افراد و گروه‌های سیاسی و مذهبی. بیرونی به اصل و نسب برخی خاندان‌های حکومتگر منتقد بوده و آن‌ها را جعلیاتی دانسته که برای جلوگیری از طعن دشمنان ساخته شده‌اند. وی اینکه نسب عبدالرزاق توسی را به منوچهر شاه‌نامه رسانده‌اند یا آل بویه را به بهرام گور نسبت داده‌اند، چنان‌که صابی چنین کرده، جعلی دانسته‌است (نک: همان، ۶۱). ابوریحان به نقد اعمال بنی عباس هم پرداخته‌است. به نظر او، عباسیان با بخشش القاب دروغین به افرادی بی‌کفایت، «فرقی میان دوست و دشمن

خود نگذاشتند» و در نتیجه، «دولت و سلطنت آنان ضایع گشت» (نک: همان، ۲۰۴). انتقادات ابوریحان به اسماعیلیه هم شایان توجه است. اصلی‌ترین نقد وی به آنان، درباره محاسبات نجومی ایشان در تعیین ماه رمضان است و آنکه اسماعیلیان در آن عهد، با تکیه بر همین محاسبات، خود را ملزم به استهلال نمی‌کرده‌اند (نک: همان، ۹۶) که این عمل، به نظر او، مغایر نصّ صریح قرآن بوده‌است. از همین رو، ابوریحان از خاندان رسول و سادات «بسیار در شگفت» بوده‌است که چرا با این «معاندان» مخالفتی نمی‌کنند و سکوت پیشه کرده‌اند. ابوریحان در پایان مباحثه بی‌نتیجه‌ای که با عالمی اسماعیلی داشته، نوشته: «لیکن گفت‌وگویی با مردمی که از راه عمد در باطل خویش پافشاری می‌کنند و نادانی را مرکب خود ساخته‌اند، بیهوده است» (همان، ۱۰۲).

۲. نقد متون. در این دسته، بیشترین انتقادات ابوریحان متوجه تاریخ‌نگاری ایرانیان است. به نظر او، تاریخ ملوک ایرانیان مملو از حکایات و افسانه‌هایی دور از عقل است (نک: همان، ۱۴۲) که توسط مورخان ایرانی برای بزرگ‌نمایی پادشاهان ایران ساخته شده‌اند و «خرافات مضحک» هستند (نک: بیرونی، الجماهر، ۱۴۵-۱۴۶). برای نمونه، به نظر بیرونی، حمزه اصفهانی، به علت «تعصب»، در رساله‌ای که درباره نوروز نگاشته به خطا رفته‌است (نک: همو، الآثار الباقیه، ترجمه فارسی ۱۳۸۶ ش: ۸۰). به همین دلیل هم بوده که بیرونی برای نگارش تاریخ ایران باستان، آنچه را موبدان و دانشمندان ایرانی گفته‌اند، جمع‌آوری کرده‌است (نک: همان، ۱۴۲)؛ چنان‌که در نگارش تاریخ اشکانیان، از کتاب شاپورگان مانی استفاده کرده و دلیل ارجحیت این کتاب را، علاوه بر نزدیکی زمانی به عصر اشکانی، حرام دانستن دروغ از سوی مانی و عدم نیاز وی به تاریخ‌سازی عنوان کرده‌است (نک: همان، ۱۶۱).

یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های ابوریحان در الآثار الباقیه، تصحیح سال‌شماری‌ها و تعیین مبدأهای تاریخی بوده‌است. ابوریحان در این باره معتقد بوده که قدیم‌ترین و مشهورترین مبدأ تاریخ، پیدایش آدم است. به گفته او، «پیروان این تاریخ از اهل کتاب، یعنی یهود، نصارا، مجوس و فرقه‌های مختلف آن‌ها در کیفیت این تاریخ به اندازه‌ای با یکدیگر اختلاف دارند که نظیر این اختلاف دیده نشده» (بیرونی، الآثار الباقیه، ترجمه فارسی ۱۳۸۹ ش: ۱۹). به عقیده وی، به علت فاصله زمانی بسیار طولانی ما با زمان

پیدایش نوع بشر، تمام روایت‌های موجود «با مطالب نادرست و افسانه» آمیخته شده است. ابوریحان افزوده زمانی می‌توان به این اقوال اطمینان حاصل کرد «که کتابی مورد اعتماد یا خبری که با شرایط ثقه توأم باشد بر آن گواهی دهد» (نک: همان، ۲۰). شماری دیگر از انتقادات ابوریحان متوجه اشتباهات محاسباتی و بی‌اطلاعی نویسندگان از منابع است. مثلاً اشتباهات صاحب کتاب *مأخذ المواقیت* را درباره محاسبات و ریاضیات هندی متذکر شده و احتمال داده که صاحب آن نوشته، کتاب مجسطی را ندیده است (نک: همان، ۷۷-۷۹). ابوریحان به برخی از مورخانی که تاریخ اشکانیان را نگاشته‌اند، خرده گرفته و نوشته که این مورخان دوره سلطنت اسکندر و اولین پادشاه اشکانی را به هم وصل کرده‌اند و همین، سبب نقص فاحشی در محاسبات تاریخ اشکانی شده است. نیز گفته «برخی دیگر از مورخان بدون شناسایی حقیقت، این اقوال را به هم مخلوط نموده و من آنچه را که از گفته ایشان واقف شده‌ام برای خوانندگان حکایت می‌کنم و به اندازه طاقت خود در اصلاح فاسد و ابطال باطل و تحقیق حق، اجتهاد و کوشش می‌نمایم» (بیرونی، *الآثار الباقیه*، ترجمه فارسی ۱۳۸۹ش: ۱۵۵).

رویکرد اعتقادی ابوریحان

زمانی که مورخ به نگارش تاریخ دست می‌یازد، عوامل مختلفی ممکن است بر اندیشه و بینش وی تأثیرگذار باشد. بینش مورخ شیوه تاریخ‌نگاری وی را شکل می‌دهد. مهم‌ترین مؤلفه دخیل در این امر، اعتقادات مورخ است. چگونگی نگاه ابوریحان به هستی، نظر او درباره مشیت الهی، و نگرش دینی و تعصب مذهبی‌اش و تأثیر این عوامل بر تاریخ‌نگاری وی شاخص‌ترین موضوعاتی هستند که می‌توان در این رویکرد بررسی کرد. در نگاه ابوریحان، مانند هر مسلمان دیگری، خداوند علت‌العلل هستی و واجب‌الوجود است، اما بیرونی در پس هر معلول به دنبال علتی طبیعی، مادی، و انسانی است و از این رو، علل الوهی در نظر او، برخلاف نگرش مورخان هم‌عصرش، محوریتی در شیوه تاریخ‌نگاری ندارد. بیرونی، به واسطه کل‌نگری، شاید نخستین کسی باشد که به روایت پیامبران دروغین و مدعیان مذهبی پرداخته است (نک: حاجی‌بابایی،

۶۳). وی بدون هیچ تفاوتی، به ذکر ظهور و افول این اشخاص و هواداران‌شان پرداخته و از مانی و مزدک در عصر باستان، تا به‌آفرید و ابن‌مقفع و حتی حلاج، همه را در یک مجموعه قرار داده است (بیرونی، الآثار الباقية ۱۳۸۶ ش: ۳۰۸ به بعد).

ابوریحان در مواضعی که برابر اسماعیلیان و نیز برخی عقاید هندیان اتخاذ کرده، تعصب مذهبی بیشتری نشان داده‌است. وی، تحت‌تأثیر فضای ضداسماعیلی دوران سلطان محمود، اسماعیلیان را به «اهل جاهلیت در اسلام» تشبیه کرده و آن‌ها را گمراه و معاند و کسانی دانسته که به‌میل خود، آیات و احادیث را تأویل می‌کرده‌اند (نک: همان، ۹۶). به‌نظر ابوریحان، اگر تعصبات و هواداری بیهوده نبود، این عقاید غلط به ذهن آنان خطور نمی‌کرد (نک: همان، ۱۰۰). در مورد اصول عقاید هندیان هم، ابوریحان معتقد است که این اصول جز آمیزه‌ای از خرافات عامیانه و مجعولات نیست^۱ (نک: بیرونی، ماله‌هند، ۲۱) و ابراز خرسندی کرده از اینکه مجبور نبوده به دین ایشان باشد (بیرونی، ماله‌هند، ترجمه فارسی، ۱۱).

مبحث دیگر در این زمینه، شیعه‌دوستی ابوریحان است. با وجود ارتباط او با دستگاه غزنوی مدافع اهل سنت، نمی‌توان تمایلات شیعی ابوریحان را نادیده گرفت که ظاهراً از «علی‌دوستی» عمومی و رایج در سرزمین‌های شرقی خلافت در دوره او متأثر بوده‌است (نک: Daniel, 124). اشارات او به عید غدیر همین روایات شیعی را تداعی می‌کند (نک: بیرونی، الآثار الباقية، ترجمه فارسی ۱۳۸۶ ش: ۵۳۷). استفاده از اصطلاح «امیرالمؤمنین» برای حضرت علی علیه السلام نیز چنین است (نک: بیرونی، الآثار الباقية، ۴۲۹). وی روایتی از واقعه کربلا هم ارائه داده و گفته که روز عاشورا، پیش از این رویداد، روزی خجسته در میان مسلمانان بوده، اما پس از قتل حسین بن علی علیه السلام، این خجستگی از بین رفته‌است. بستن آب بر حسین علیه السلام و یارانش، به آتش کشیده شدن خیمه‌هایشان، بر نیزه کردن سرهای ایشان، و اسب دوانیدن بر پیکرهایشان، همگی سبب رنجش و تأسف بسیار بیرونی شده‌است؛ به‌گونه‌ای که نوشته‌است «در هیچ امتی با اشرار خلق

۱. ابوریحان، برخلاف این گفته‌اش، در مقدمه خود بر پاتانجلی (ص ۳)، درباره اصول عقاید هندیان نوشته که به تناسخ و بقای دائمی معتقد بوده‌اند و برخی از آرای آنان را ترکیبی از فلسفه یونانی، عقاید مسیحی، و تصوف دانسته‌است.

چنین نکرده‌اند و از این تاریخ، مسلمانان عاشورا را شوم دانستند» (بیرونی، الآثار الباقیه، ترجمه فارسی ۱۳۸۶ش: ۵۲۴، ۵۲۸). شاه نامیدن خلفای بنی‌امیه هم نمایانگر این عقاید او است (نک: همان، ۱۶۸). این احتمال وجود دارد که بیرونی به شیعیان زیدی گرایش داشته‌است. در این باره، دو نشانه در الآثار الباقیه وجود دارد: نخست، «امام» خطاب کردن زید بن علی (نک: بیرونی، الآثار الباقیه، ۴۲۲) و دوم، استفاده از کتب شیعه زیدیه در رد برخی عقاید اسماعیلیان درباره رؤیت هلال ماه شوال (نک: بیرونی، الآثار الباقیه، ترجمه فارسی ۱۳۸۶ش: ۱۰۰).

نکته دیگر درباره اعتقادات مذهبی ابوریحان اینکه وی در سراسر آثارش سعی کرده از درگیری‌های فرقه‌ای دوری کند. وی این عقیده را صراحتاً در الجماهر اذعان کرده و در تشریح ویژگی‌های نوعی سنگ خماهن یا حجرالدم، که گویا در ساخت نگین انگشتری استفاده می‌شده، نوشته که شیعیان از گونه سفید این سنگ و دشمنان (مخصوصاً فرقه‌ای را نام نبرده) از آن در ساخت انگشتر سیاه استفاده می‌کرده‌اند و درنهایت، با جمله‌ای طعنه‌آمیز، گفته که خود او انگشتری با دو رنگ داشته تا دیگران را فریب دهد (نک: بیرونی، الجماهر، ۳۵۲). به نظر می‌رسد قصد ابوریحان از بیان این جمله، علاوه بر دوری و کناره‌گیری از درگیری‌های فرقه‌ای، پنهان کردن تمایلات شیعی هم بوده‌است، به‌ویژه آنکه کتاب الجماهر را به ابوالفتح مودود بن مسعود تقدیم کرده و با این کار، ظاهراً خواسته از تبعات تمایلاتش جلوگیری کند. ابوریحان به برخی سودجویی‌ها و تقلب‌های بعضی شیعیان نیز اشاره کرده؛ یکی از «دعات شیعه» از وی پرسیده که آیا راهی وجود دارد تا نام علی را به‌گونه‌ای روی سنگ‌ها حک کند که کاملاً طبیعی به نظر آید و ابوریحان نیز روشی را به آن فرد توضیح داده و در ادامه گفته که آن مرد «روی سنگ‌ها می‌نوشت محمد و علی و نزد شیعیان می‌برد و می‌گفت من این سنگ را از فلان جا یافته‌ام و این خط مکتوب در آن طبیعی است و سنگ معهود را به قیمتی گران به شیعیان می‌فروخت» (نک: بیرونی، الآثار الباقیه، ترجمه فارسی ۱۳۸۹ش: ۴۶۲).

نتیجه

در تاریخ‌نگاری ابوریحان، دو عامل نقش اساسی ایفا می‌کند: نخست، شخصیت

علمی و تخصص وی در علوم طبیعی و تجربی که سبب شده با خردگرایی و تجربه‌محوری، به تبیین، نقد تاریخی، و نقد علمی بر اساس محاسبات دقیق ریاضی و نجومی پردازد و از تجربیات فراوان خود در علوم طبیعی در تاریخ‌نگاری بهره ببرد؛ دوم، مقطع زمانی حیات ابوریحان که در آن، تاریخ‌نگاری ایرانی-اسلامی دستخوش تحولات شد. مهم‌ترین این تحولات استقلال تاریخ از علم حدیث و پایان سیطره روش اسنادی بر تاریخ‌نگاری بود. این عوامل سبب شده تا ابوریحان گونه‌ای تاریخ‌نگاری تحلیلی و انتقادی، با تکیه بر پژوهش میدانی و تاریخ شفاهی، ارائه دهد. انتقادات وی، جز در مواردی خاص، کمتر متوجه نهادهای سیاسی، فرهنگی، یا اجتماعی است و تمرکز اصلی ابوریحان بر نقد اشخاص، مورخان، و نویسندگان سایر علوم بوده‌است. وی به اصل بی‌طرفی مورخ معتقد بوده و از این رو، نقد منابع و رویدادها، با تکیه بر تحقیقات میدانی و تاریخ شفاهی، در تاریخ‌نگاری ابوریحان برجسته است. علاوه بر این، ابوریحان، بدون توجه به خواسته‌های تعصب‌آمیز مخاطبان، به‌ویژه مخاطبان سیاستمدارش، به مسائل اجتماع، مردم‌شناسی، و شناساندن فرهنگ‌های گوناگون بیش از سایر مورخان هم‌عصرش اهمیت می‌داده‌است و در تاریخ‌نگاری، از تعصبات مذهبی و دینی دوری می‌جسته‌است. او در آثارش، به موضوعاتی که کمتر سابقه داشته، مثلاً شرح پیامبران دروغین و فرق مختلف، پرداخته‌است. اگرچه بیرونی در بعضی موارد، علایق و تمایلاتی شیعی از خود بروز داده، این گرایش‌ها نقشی پررنگ در تاریخ‌نگاری وی ایفا نمی‌کند.

منابع

- آذرنوش، آذرتاش، «تاریخ و فرهنگ کهن ایران در الآثار الباقية»، در بررسی های درباره ابوریحان بیرونی، به مناسبت هزاره ولادت او، تهران، مرکز مطالعات فرهنگی، ۱۳۵۲ش.
- آزاد ارمکی، تقی، «اندیشه اجتماعی ابوریحان بیرونی و ابن خلدون»، کیهان فرهنگی، شماره ۹ (۱۳۷۲ش).
- ابن ابی اصیبعه، موفق الدین، عیون الانباء فی طبقات الأطباء، چاپ آگوست مولر، فرانکفورت، تاریخ العلوم العربیة و الاسلامیة، ۱۹۹۵م.
- ابن عبری، غریغوریوس ابوالفرج، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمدعلی تاج پور و حشمت الله ریاضی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴ش.
- ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، چاپ علی اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۳ش.
- اذکایی، پرویز، ابوریحان بیرونی (افکار و آرا)، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ش.
- اشرفی خیرآبادی، حمید، «مردم شناسی در آثار ابوریحان بیرونی با تکیه بر کتاب فی تحقیق مال الهند»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ۱۳۸۷ش.
- اکبری، یونس، «رویکردی به تبیین انواع تبیین علمی در پژوهش های تاریخ محور»، تاریخ نامه خوارزمی، شماره ۲ (۱۳۹۲ش).
- باسورث، کلیفورد ادموند، «تاریخ نگاری دوره غزنوی»، در تاریخ نگاری در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره، ۱۳۸۸ش.
- بیرونی، ابوریحان، آثار الباقية، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ش.
- همو، آثار الباقية، اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۹ش.
- همو، الآثار الباقية عن القرون الخالية، چاپ پرویز اذکایی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰ش.
- همو، تحديد نهايات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲ش.

- همو، تحقیق ماللهند، ترجمه منوچهر صدوقی سها، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
- همو، تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فى العقل أو مرذولة، چاپ علی صفا، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۳م.
- همو، التفهیم لاولئ صناعة التنجیم، چاپ جلال الدین همایی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ش.
- همو، پاتانجلی، بر پایه طبع هلموت ریتز، تصحیح مجدد منوچهر صدوقی سها، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹ش.
- همو، الجماهر فی الجواهر، چاپ یوسف هادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ش.
- همو، قانون مسعودی، حیدرآباد دکن، مجلس دائرةالمعارف عثمانیه، ۱۹۵۴م.
- ترکمنی آذر، پروین، تاریخ نگاری در ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۲ش.
- حاجی بابایی، مجید، «رویکرد و شیوه تاریخ نگاری ابوریحان بیرونی با تکیه بر الآثار الباقیه»، مطالعات تاریخ اسلام، شماره ۵ (۱۳۸۹ش).
- حموی، یاقوت، معجم الادباء، چاپ احسان عباس، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۹۹۳م.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم، الانساب، چاپ عبدالرحمن بن یحیی معلمی یمانی، قاهره، مکتبه ابن تیمیه، ۱۹۸۰م.
- صفا، ذبیح الله، احوال و آثار ابوریحان بیرونی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۲ش.
- ظهیرالدین بیهقی، علی بن زید، تتمه صوان الحکمة، لاهور، ۱۳۵۱.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵ش.
- عتبی، محمد بن عبدالجبار، الیمینی، چاپ یوسف الهادی، تهران، مرکز میراث مکتوب، ۱۳۸۷ش.
- کرامتی، یونس، «بیرونی»، در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرةالمعارف

- بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.
- لیتل، دانیل، تبیین در علوم اجتماعی؛ درآمدی به فلسفه علم/اجتماع، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳ش.
- گیب، همیلتون، «تطور تاریخ‌نگاری در اسلام»، در تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره، ۱۳۶۱ش.
- مقیمی، غلام‌حسین، اندیشه سیاسی ابوریحان بیرونی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۰ش.
- موسی‌پور، ابراهیم، «تاریخ اجتماعی؛ رویکردی نوین به مطالعات تاریخی»، تاریخ و تمدن اسلامی، شماره ۶ (۱۳۸۶ش).
- نظامی عروضی، احمد بن عمر، چهار مقاله، چاپ محمد قزوینی، تهران، ارمغان، ۱۳۲۷ش.
- Daniel, L. Elton, "The rise and development of Persian historiography", in *Persian historiography*, ed. Charles Melvill, London, I. B. Tauris, 2012.
- Douglas, A. Vibert, "Al-Biruni, Persian scholar", *R. A. S. C. Journal*, vol. 67, no.4 (1973).
- Khan, M. S., "Al-Biruni and the political history of India", *Oriens*, vol. 25-26 (1976).
- Sachau. C. Edward, *Al Biruni's India*, London, Kegan Paul, Trench, Trübner & co., 1888.
- Idem, *The chronology of ancient nations*, London, W. H. Allen and co., 1879.
- Nazim, Muhammad, *The life and times of Sultan Mahmud of Ghazna*, Cambridge university press, 1931.
- Wink, Andre, *The slave kings and the Islamic conquest 11th-13th centuries*, Leiden, Brill, 1997.